



## پرتلاش و پرکار بود...

گفت و شنود شاهد یاران با سعیده سفری  
همسر شهید یحیی مهدوی

درآمد

شهید یحیی مهدوی از خبرنگاران عرصه رسانه و دنیای تدوینگری بود. از زمانی که در واحد مرکزی خبر مشغول به کار شد سخت‌ترین و غیرممکن‌ترین کارها را در عرصه تدوین به دوش می‌پذیرفت. او اعتقاد را با عمل همراه و زمانی که به مرحله باور رسید بر سکوی پرتاب قرار گرفت و به دیار ابدیت و دیدار محبوب شتافت.

نحوه برخوردشان با خانواده و پدرشان که هم از سادات و هم روحانی هستند واقعا مثال زدنی بود. در مقابل ایشان کمال ادب را رعایت می‌کرد. با مادرشان هم همین‌طور بود. و اصلا روی حرف آنها حرف نمی‌زد. کلا با اطرافیانشان بسیار خوش‌برخورد بودند.

### دغدغه‌هایشان در زندگی چه بود؟

مسئله‌ای که خیلی به آن حساس بود و ذهنشان را مشغول می‌کرد، ظلم و ناحقی‌هایی بود که به بعضی‌ها می‌شد و ایشان کاری از دستشان بر نمی‌آمد.

گاهی که در گزارش‌ها بچه‌ها و مردم فلسطینی را نشان می‌داد، ایشان وقتی این تصاویر را می‌دید، بی‌اختیار اشکشان جاری می‌شد و برایشان دلسوزی می‌کرد. از دغدغه‌های دیگر ایشان تعجیل در فرج آقا امام زمان (عج) و شهادت بود. همیشه می‌گفت: «ای کاش خدا مرا مخلص گرداند و ببرد». دوست دارم مرگم در راه رضای خودش باشد. به شهادت و شهدا ارادت خاصی داشت.

### نحوه آشنائیتان چگونه بود؟

زمانی که در مقطع راهنمایی تحصیل می‌کردم، خاله ایشان معلم بودند. مدت زیادی بود که خانواده ایشان را می‌شناختم. تقریباً پیش‌دانشگاهی بودم که برای خواستگاری آمدند. البته جزو شروط من ادامه تحصیل بود که ایشان هم قبول کردند. همان موقع عقد کردیم. بعد از اینکه پیش‌دانشگاهی تمام شد، ازدواج کردیم. البته ما زندگیمان را خیلی ساده شروع کردیم.

در سال ۸۱ در دانشگاه فقه و حقوق قبول شدم و دانشجو بودم که ایشان شهید شدند.

یادم هست دقیقا چهل روز بعد از شهادت یحیی امتحان داشتم. از لحاظ روحی ضربه شدیدی خورده

بزرگوارشان داشتند. نکته دیگر اینکه ایشان دوست نداشتند کسی متوجه بعضی از کارهایی که انجام می‌دادند بشود. مثل عبادات، نمازها و کمک‌هایی که اغلب پنهانی و دور از چشم سایرین انجام می‌دادند. مثلاً دوست نداشتند بقیه از نماز شب‌هایی که می‌خواندند و کمک‌هایی که به بعضی از خانواده‌های نیازمند می‌کردند مطلع شوند. حتی مایل نبودند من که همسرشان بودم متوجه شوم. البته من آن زمان نمی‌دانستم. بعد از شهادتشان از خانواده‌هایی که ایشان به آنها کمک کرده بود فهمیدم. روی دخترمان و نحوه تربیتش بسیار حساس بود. همیشه وقتی به خانه می‌رسید از دخترتان می‌پرسید: «نمازت را خوانده‌ای بابا؟» آن موقع هانیه سادات دو سالش بود، ولی آقا یحیی می‌گفتند: «باید از همین الان متوجه این مسائل باشد و به نمازش اهمیت بدهد».

### نحوه برخوردشان با پدر و مادرشان چگونه بود؟

یحیی همیشه با همه رفتار خیلی مؤدبانه‌ای داشت. در عین حال که خوش‌برخورد بود در بحث‌ها خیلی منطقی بود و خدا را در همه حال در نظر می‌گرفت.

### گاهی در روزهای تعطیل و عید بود

و ما دوست داشتیم ایشان منزل

باشند، اما به ناچار باید سر کار

می‌رفتند. چون خبر تنها برنامه‌های

است که سر ساعت معین با هر

مشکلی که شده باید روی آنتن

برود. به‌طور کلی کار خبر، کار

استرس‌زایی است.

### مختصراً شهید مهدوی را معرفی کنید.

شهید یحیی مهدوی در سال ۵۳ در تهران متولد شد. لیسانس علوم سیاسی داشت و در صدا و سیما تدوینگر واحد مرکزی خبر بود. سال ۸۰ ازدواج کردیم که ثمره آن دخترمان هانیه سادات است. زمان شهادت ایشان یعنی سال ۸۴، هانیه دو سال و نیم داشت. مدتی بعد از ازدواجمان ایشان وارد واحد مرکزی خبر شد. در ابتدا در معاونت برون مرزی بود، اما بعد از مدتی به دعوت یکی از مسئولین تدوین وارد معاونت سیاسی شد و به‌عنوان تدوینگر واحد مرکزی خبر شروع به فعالیت کرد.

### درباره ویژگی‌ها و مشکلات کار تدوین و

دغدغه‌های حرفه‌ای ایشان بگویید.

به‌طور کلی کار خبر، کار استرس‌زایی است. علاوه بر آن فرقی نمی‌کند چه موقعی است. خبرنگاران باید ایام تعطیل، اعیاد و... سر کار حضور داشته باشند. گاهی در روزهای تعطیل و عید بود و ما دوست داشتیم ایشان منزل باشند، اما به ناچار باید سر کار می‌رفتند. چون خبر تنها برنامه‌ای است که سر ساعت معین با هر مشکلی که شده باید روی آنتن برود. خوب قاعدتاً کاری است که با اضطراب‌ها و دغدغه‌های زیادی همراه است. ساعت کاریشان خیلی زیاد بود. گاهی پیش می‌آمد ۸ صبح به محل کار می‌رفتند و ۱۱ شب بر می‌گشتند. در واقع ما ایشان را خیلی کم می‌دیدیم. مهم‌ترین مشکل ما هم این بود که یا اصلاً ایشان را نمی‌دیدیم یا اگر می‌دیدیم خیلی خسته بودند.

### ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید مهدوی چه بود؟

همه ایشان را به خنده‌رو بودن می‌شناختند. هم‌چنین اخلاق خوبی داشتند. ویژگی دیگر ایشان ادبی بود که در مقابل همه به‌خصوص پدر و همین‌طور مادر

حتما می‌بایست از دلم در می‌آورد تا خیالش راحت بشود.

### ایشان غیر از فعالیت حرفه‌ای و رسمیشان چه کارهای دیگری انجام می‌داد؟

اگر بخواهم از فعالیت‌های غیر مرتبط با کارشان نام ببرم، ایشان عضو بسیج بود و در آنجا فعالیت می‌کرد. در هفته دو سه شب به پایگاه بسیج می‌رفت و به بچه‌های بسیجی کار تدوین آموزش می‌داد. البته در خود سازمان و معاونت سیاسی هم تدوین را آموزش می‌داد.

### فعالیت‌های برون مرزیشان به چه صورت بود؟

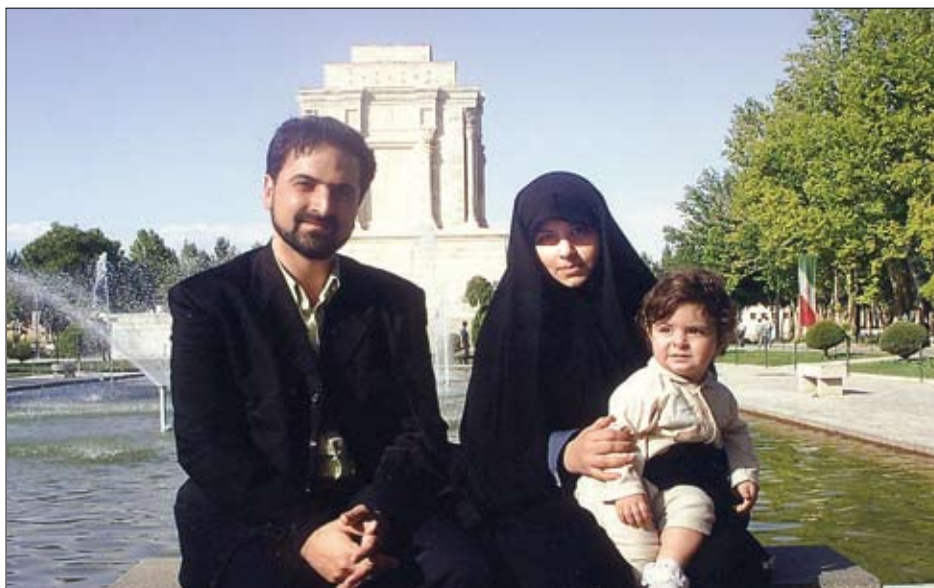
ایشان در خارج از کشور هم برای مدتی کار تدوین انجام دادند. مثلا در شبکه سحر. الان متأسفانه دقیقا اسم برنامه‌هایشان در خاطر من نیست.

### از پس از شهادت شهید مهدوی برای ما بگویید.

بعد از اینکه خبر شهادتشان را دادند و گفتند که هواپیمایشان سقوط کرده و همگی سوخته‌اند. همان لحظه به خدا گفتم: «مگر خودت نگفتی که آتش جهنم را برای سادات حرام کردی؟ مگر نگفتی، اینها را به جهنم نمی‌بری؟ پس چطور است که یحیی الان سوخته؟» این گذشت تا زمان خاکسپاری ایشان که من بسیار اصرار کردم که باید صورتشان را ببینم. وقتی روی ایشان را کنار زدند به دلیل اینکه از ارتفاع زیادی به پایین پرت شده بود آثار جراحت روی صورتشان نمایان بود، اما اصلا اثری از سوختگی نبود. حتی محاسن ایشان هنوز سالم بود. نکته‌ای که در زمان حیاتشان به من نگفته بودند و من بعداً متوجه شدم این بود که دست‌نوشته کوچکی را از ایشان پیدا کردم که روی آن نوشته بود: «شب‌های جمعه برایم سوره دخان بخوانید». من هم تا الان هر شب جمعه برایشان سوره دخان را خوانده‌ام.

### و سخن آخر؟

روح شهید عالی است. از خدا می‌خواهم که آن را متعالی کند. هم‌چنین می‌خواهم به من کمک کند تا تنها دخترم را در راه رضای خودش و همان‌طور که پدر شهیدش می‌پسندید بزرگ کنم و تحویل جامعه بدهم. ■



### السلام) چگونه بود؟

در همین حد بگویم که من ایام محرم دست و سینه ایشان را همیشه قرمز و خون‌مرده می‌دیدم. نسبت به ائمه (ع) ارادت عجیبی داشت. برای ظهور آقا امام زمان خیلی دعا می‌کرد. در این زمینه اشعاری هم می‌گفت. در مورد حضرت ابوالفضل (ع)، اباعبدالله (ع) و امام زمان (عج) و همین‌طور چون سید بود، دهه محرم همیشه شال سبز سیدی دور گردنشان بود.

### برخورد اجتماعی ایشان در محیط کاری و خانوادگی چگونه بود؟

ایشان آدم بسیار خنده‌رو و اهل معاشرتی بود. شخصیتشان طوری بود که همه دوستش داشتند و البته ایشان هم با همه خوب برخورد می‌کرد. بعد از شهادتشان هرکس که ما را می‌دید می‌گفت: «واقعا حیف شد که یحیی رفت»، اما خب قسمت این بود و خدا این‌طور خواست. ما هم هیچ‌وقت شکایتی نکردیم.

### شهید در مسائل اعتقادی و دینی چگونه بود؟

یکی از مسائلی که برایشان بسیار مهم بود و روی آن تأکید داشتند مسئله حجاب بود. روی بیت‌العمال و خمس دادن حساسیت ویژه‌ای داشتند. دقیقا دو ماه قبل از شهادتشان بود که خمس را پرداخت کردند. حتی یادم هست گاهی که اداره‌شان وام می‌داد و می‌گفتم که وام بگیرد، ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت: «محتاج‌تر از ما زیاد است. ما که فعلا زیاد نیازی نداریم. بگذار اول آنهایی که نیازمند واقعی هستند بگیرند، بعد از آنها اگر شد، ما می‌گیریم». این در صورتی بود که ما خودمان از لحاظ مالی در سطح پایینی بودیم. حتی در منزل پدری ایشان زندگی می‌کردیم. خانه، وسیله نقلیه و حتی پس‌انداز قابل توجهی نداشتیم. با وجود این ایشان روی این مسائل حساسیت زیادی به خرج می‌دادند.

### شهید مهدوی در مواقع عصبانیت چطور رفتار می‌کرد؟ آیا اصلا عصبانی می‌شد؟

نمی‌توانم بگویم که نه، اصلا عصبانی نمی‌شد، اما می‌توانم بگویم همیشه بعد از عصبانیت حتی اگر هم حق با ایشان بود، باز معذرت‌خواهی می‌کرد و



بودم. تا حدی که تصمیم گرفتم درسم را رها کنم. اما به لطف خدا و کمک اطرافیان بعد از مدتی توانستم تا حدودی با شرایط کنار بیایم. ماه‌های اول خیلی سخت بود. من هم‌زمان سه مسئولیت داشتم؛ می‌بایست تحصیل می‌کردم. وظایف مادری‌ام را انجام می‌دادم و سرکار هم می‌رفتم. اما الحمدلله با کمک خدا توانستم دوام بیاورم. درسم تمام شد و امسال هم دخترم کلاس اول است.

### در کارها با چه کسانی مشورت می‌کردند و چگونه تصمیم می‌گرفتند؟

ایشان در زندگی به مشورت اهمیت زیادی می‌داد. حتی برای برنامه‌ریزی حقوق ماهانه‌شان هم مشورت می‌کردیم و با هم تصمیم می‌گرفتیم که چه کار کنیم. یادم هست یک‌بار که می‌خواست به جهیزیه یک عروس کمک کند، آمد و نظرم را پرسید. گفت: «اشکال ندارد ما این ماه مقداری از حقوقمان را برای این کار کنار بگذاریم؟» من هم خیلی استقبال کردم و این کار را انجام دادیم. ایشان تا این حد اهل مشورت بودند. حتی اگر کمک کردن از لحاظ مالی بود، ترجیح می‌دادند که با مشورت و رضایت من این کار انجام بشود تا مبادا به زندگیمان لطمه‌ای بخورد.

اعتقادشان نسبت به ائمه و اهل بیت (علیهم

- از دغدغه‌های ایشان تعجیل در
- فرج آقا امام زمان (عج) و شهادت
- بود. همیشه می‌گفت: «ای کاش خدا
- مرا مخلص گرداند و ببرد». دوست
- دارم مرگم در راه رضای خودش
- باشد. به شهادت و شهدا ارادت
- خاصی داشت. در هفته دو سه
- شب به پایگاه بسیج می‌رفت و به
- بچه‌های بسیجی کار تدوین آموزش
- می‌داد.